

گفت‌وگوی صبا با مهدی علی‌میرزایی کارگردان فیلم سینمایی پالتوشتی:

سطح سلیقه مخاطب را سیاست تعیین می‌کند

مهدی علی‌میرزایی دانش آموخته کارگردانی سینما و همچنین فلسفه اسلامی است که در کارنامه هنری او فیلمنامه نویسی فیلم‌های سینمایی «گشت از شاد»، «هفت معکوس»، «در مدت معلوم»، «پارادایس»، «کاتیوشا» و «اولین تولد» دیده می‌شود. او نخستین فیلم سینمایی خود را با عنوان «پالتوشتی» در ژانر کمدی جلوی دوربین برد که هم‌اکنون در سینماهای کشور روی پرده است. این فیلم با حضور سام درخشانی، بانپال شومون، بهاره کیان افشار، لیندا کیانی، شاهرخ فروتنیان، افسانه چهره آزاد و پریش نظریه، روایت زندگی پسری جوان است که در رشته فلسفه درس می‌خواند و یک پالتوی شتری رنگ از پدرش به ارث برده که هر وقت آن را می‌پوشد، برایش دردسر ساز می‌شود و افکار و سوسه‌آمیزی به سرش می‌زند. گفت‌وگوی صبا را با نویسنده و کارگردان این فیلم در ادامه می‌خوانید:

فاطمه حمیره
گفت و گو

شما در اولین تجربه سینمایی خودتان به سراغ مفاهیم فلسفی و روانشناختی در یک ژانر کمدی رفتید که به نظر می‌رسد در سینمای ایران کمتر تجربه شده و این برای یک فیلم اولی از نظر گیشه پرریسک به نظر می‌رسد این طور نیست؟

بله ریسکش زیاد بود. در مجموع یکی از مشغولیت‌های ذهنی من در فیلمسازی این است که اثر هنری جامعیتی داشته باشد که هم با مخاطب عام و هم مخاطب خاص ارتباط برقرار کند به نحوی که تماشاگران به فراخور سلیقه، تجربه زیستی و ادراکی‌شان بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند. اکثر آثار کمدی که در سینمای ایران داریم فقط بخشی از تماشاگران را مخاطب قرار می‌دهند که به شخصیت‌ها و موقعیت‌های سطحی و تکراری واکنش نشان می‌دهند. این گونه داستان‌ها و موقعیت‌ها البته به نظر بی‌خطر می‌آیند و ریسک کمتری دارند اگر چه همان‌ها هم تضمینی در موفقیت گیشه ندارند. این که چه فیلمی و تحت چه شرایطی در گیشه موفق می‌شود، بحث مفصلی می‌طلبد چرا که عوامل بسیاری در توفیق تجاری یک فیلم دخیل هستند که لزوماً به متن یا اجرا بر نمی‌گردد. در ارزیابی فعالیت‌های سینمایی فیلمسازان باید این دو بحث، یعنی خود فیلم و گیشه آن را جدا از یکدیگر بررسی کرد. فقط به عنوان اشاره به چند فیلم کمدی که در دو سال گذشته گیشه موفق داشته‌اند اشاره می‌کنم. کسی آنها را فیلم خوب یا مهمی ارزیابی نمی‌کند و خودشان هم چنین ادعایی ندارند. در حد همین هستند که یک گردش مالی نسبتاً بزرگ برای تولید کنندگان و سینماداران با بد به وجود بیاید که خودش فی نفسه برای روشن نگهداشتن چراغ سالن‌های سینما امری مطلوب و ضروری است. برای ساخت چنین فیلم‌هایی یک آرایش فکری و استراتژی خاص و یک هزینه نسبتاً بالا که به ویژه از عهده بازیگران پولساز برآید، باید در نظر گرفته شود تا فیلم در نهایت در گیشه موفق شود. البته ماجرای پخش و زمان پخش هم جزو همین آرایش‌ها و استراتژی‌ها هستند. به غیر این مدل، گیشه‌ها غیر قابل پیش‌بینی هستند و به اصطلاح آمد نیامد دارند.

برخی فیلم کمدی را تنها یک فیلم سرگرم‌کننده و مفرح می‌پندارند که مخاطب را برای لحظاتی بخنداند و برخی دیگر اقتضای هر فیلمی را فرهنگ‌سازی، ارتقای سطح فرهنگی و سلیقه مخاطب و همچنین واداشتن او به تفکر می‌دانند، شما چه تعریفی از فیلم کمدی دارید؟

وضعیت ایده‌آل جمع کردن هر دو وجه است یعنی فیلمی که هم بخنداند و هم ارتقای فرهنگی بدهد. فیلم کمدی در تعاریف کلاسیک خود، ما را به عنوان تماشاگر در موقعیتی قرار می‌دهد که در فضایی مصنوعی از قضاوت و سرزنش، از بالا به اعمال احمقانه‌ای که از انسانها یعنی خودمان سر می‌زند، نگاه کنیم و به آن بخندیم. با این حس و حال که وقت و فرصت اصلاح و تغییر همه چیز را داریم. به خاطر همین جای امور قطعی و غیرقابل بازگشتی چون مرگ در کمدی‌های معمول نیست، چون مرگ سرنوشت محتوم و غیرقابل تغییر است و ما در کمدی معتقدیم دنیا قابل اصلاح و امور قابل

جبران است. اگر ما به عنوان تماشاگر کمدی، خودمان دچار همان نقص‌های مضحک باشیم با تماشا کردن کمدی خوب به مشکلات خودمان آگاه می‌شویم و اگر آن مشکل در دیگری باشد با استفاده از مکانیزم خنده در کمدی به نوعی عقده‌گشایی کرده و از اعتبار آن به دیگری می‌کاهیم. اگر چه نقص‌ها، ایرادها، اشتباهات و فریب‌های ذهنی انسان از زاویه‌ای دیگر می‌تواند بسیار وحشتناک و ترسناک باشد، اما از منظر کمدی ما پرسپکتیوی را برگزیده‌ایم که با خنده سروکار دارد و در پی بی‌اعتبار کردن اموری است که آنقدرها که به نظر می‌آیند محکم و منطقی و بی‌خلل نیستند. کمدی در واقع آگاه کردن تماشاگر به نقیصه‌های وجودی خودش و یا جامعه‌اش است اما با زبانی سرخوش و طنز نه جدی و تراژیک. گویی زبان حال کمدی این است که مشاهده کن که کاری که تو یا جامعه‌ات به آن گرفتار هستید چقدر احمقانه و خنده‌دار است. پس بیای تا زمان هست و با هم خوشیم و شادیم و حال‌مان حال خنده و سرخوشی است و فرصت برای تغییر داریم، به کج و مژی رفتاری‌مان بخندیم و در عین حال دست از آن برداریم. اگر امر مذموم با کمدی حل نشود همین نقیصه ما را به ورطه تراژدی می‌اندازد و بحث سرنوشت محتوم جلو می‌آید که دیگر نمی‌توان آنها را تغییر داد.

فیلم‌های کمدی معمولاً در دسته فیلم‌های پر فروش قرار می‌گیرند اما همیشه با این انتقاد مواجه بوده‌اند که سطح سلیقه مخاطب را پایین نگه داشته است. فکر می‌کنید فیلم شما از آن دسته فیلم‌های کمدی است که در ارتقای سطح سلیقه مخاطب می‌تواند تأثیرگذار باشد؟

نمی‌دانم. باید صبر کنیم زمان بگذرد اما در کل ارتقای سطح سلیقه یک امر کوتاه‌مدت نیست و با یک فیلم و دو فیلم هم حل نمی‌شود چرا که یک سیاست فرهنگی است. سطح سلیقه مخاطب را سیاست تعیین می‌کند. برای این که به کسی بر نخورد از کشور همسایه مثال می‌آورم؛ فرض کنید یک سیاست‌گذار فرهنگی ترک که بالاخره قدرتی در مملکت خود دارد، ضمن اینکه می‌داند انواع کمدی وجود دارد و برای هر سلیقه‌ای باید خوراک مناسب خودش را درست کرد، از ۲۵۰۰ سالن سینما، ۲۴۰۰ تاراً به فیلم رجب اودیک بدهد و ۱۰۰ سالن را هم به فیلمی بدهد که مثلاً کمی اندیشه محور تر است و احیاناً به تعبیر شما ممکن است در ارتقای سطح سلیقه کمک کند. حالا ارتقای سلیقه کجای این جریان قرار می‌گیرد؟ من انکار نمی‌کنم برخی مردم کمدی‌های سبک و راحت را می‌پسندند و برخی دیگر از اینکه به چیزهای معمولی و دم‌دستی بخندند عذاب وجدان می‌گیرند. برخی دوست دارند مسائل پیچیده و مهم در کمدی مورد بررسی قرار گیرد و برخی از اینکه فیلم سراغ مسائل مهم برود، گریزانند و دوست دارند که مثلاً هنرپیشه محبوبشان باز دوباره همان لفاظی‌ها و جوک‌هایی که در فضای مجازی شایع شده را به خوردشان بدهد. من هم موافقم برای هر سلیقه‌ای باید فیلم وجود داشته باشد اما تعادل و تنظیم سلیقه و ذائقه به دست سیاست است و هنرمند زور چندانی ندارد.

این یک امر بدبختی است.

برخی از منتقدان بر این باور هستند که این فیلم بین کمدی روشنفکرانه و کمدی عامه‌پسند گرفتار آمده است و تکلیف مشخصی ندارد. شما چه فکر می‌کنید؟

گرفتار نشده بلکه حال و هوای کلی‌اش سیر در هر دو فضا است و هر دو فضا را پوشش می‌دهد. بلا تکلیف نیست بلکه تکلیفش سپیال بودن در همین دنیاهای متناقض است. برای خود من کاملاً واضح بود که پالتوشتی مثل تجربه عینی خودم در زندگی شخصی در چند فضای متمایز و متضاد در حال رفت و آمد است. من به طور عامدانه داستان فیلم را از این فضاها عبور می‌دهم. فضاهایی که بسیار متناقض و به لحاظ معرفتی کاملاً دور از هم هستند. بعید می‌دانم تماشاگران این تناقضات را درک نکنند چون آنها هم مثل من در همین دنیاهای متکثر و متضاد زندگی می‌کنند. فضای فیلم دقیقاً مثل فضای اجتماعی است که ما در آن زندگی می‌کنیم. وقتی صبح از خانه بیرون می‌روید تا به محل کار برسید تا عصر و شب که دوباره به خانه بازمی‌گردید از میان تعداد بسیار زیادی از فضاها، دنیاهای آدم‌های متفاوت و متناقض عبور می‌کنید که ممکن است شامل فضاهای مبتذل، خاله‌زنک، فضاهای فرهیخته و علمی، دنیاهای مومنانه یا مشرکانه، فضاهای جوان‌پسند و فضاهای عصبی و از این دست باشد. من این تجربه را دوست داشتم. اگر یادتان باشد، در فیلم «در مدت معلوم» هم شخصیت میثم با بازی جواد عزتی از یک سو با دانشگاهیان و اصحاب چاپ و نشر سروکار دارد از یک طرف با پیرزنی که در کنار لیف و صابون خودفروشی هم می‌کند. از یک سمت با اطلاعاتی‌ها و امنیتی‌ها کل کل دارد از یک طرف برای بچه‌های کلاس‌اش تئوری می‌بافد. از یک سو خود را جامعه‌شناس می‌داند از یک سو هلاک دو سه دختر مجردی است که طبقه پایین را اجاره کرده‌اند. در پالتوشتی هم قصه همین است. فرید در دفتر پژوهشی رفت و آمد دارد که در حد یک کافه است و از یک طرف به یک دختر خاله زنک درس کنکور می‌دهد و خودش هم می‌تواند با سرهم کردن چیزهایی، مقاله‌ای در مجله فلسفی چاپ کند اما دیپلم هم ندارد. از یک طرف سمج، ماجراجو و احساسی است و از طرف دیگر به شدت اهل تحلیل و آنالیز. بنابراین کاملاً کنار هم قرار دادن این دنیاهای دور از هم جزئی از دنیای فیلم است. شرط خوب در آمدنش هم این است که میان این فضاهای مختلف انسجام لازم وجود داشته باشد که به نظر من در فیلم اتفاق افتاده است. نشانه‌اش هم این است که کنش شخصیت‌ها درک می‌شود.